

« نامه ماهانه ادبی، تاریخی، علمی، اجتماعی »

شماره - چهارم

تیرماه

۱۳۵۲

# جمعنا

سال پنجاه و پنجم

دوره - چهل و دوم

شماره - ۴

تأسیس بهمن ماه - ۱۲۹۸ شمسی

( مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی )

( صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی - نسیم )

( دبیر اول : محمد وحید دستگردی )

بوتراوند راسل

ترجمه : دکتر محمد وحید دستگردی

## معلم کیست و وظیفه او چیست ؟

حرفه معلمی و تدریس در صد سال اخیر بیشتر از هر حرفه دیگر دستخوش تغییر و تحول گردیده و از حرفه ای کوچک و محدود و بسیار تخصصی که با اقلیت مردم ارتباط داشته به شعبه ای عظیم و مهم از خدمات عمومی تبدیل شده است.

معلمی سابقه ای دراز و بس شریف دارد که از آغاز تاریخ تا ازنه اخیر ادامه داشته است. اما در جهان کنونی، معلمی که از عقائد و آرمانهای اسلاف خود ملهم میگردد احتمالاً باین نتیجه میرسد که وظیفه وی آن نیست که آنچه را فکرمی کند تعلیم دهد بلکه وظیفه اش تلقین عقائد و عام داوریهائی است که کارفرمایانش مفید و نمربخش میسرند. در روزگار

۱- دانشمند معظم و عالیقدر آقای جمال زاده دریکی از مقالات اخیر خود در مجله ارمان پیشنهاد کرده اند که کلمه Prejudice را بجای «پیش داوری» بهتر است «عام داوری» ترجمه کنیم. چون کلمه «عام داوری» به کلمه Prejudice نزدیکتر است مانیز در این مقاله «عام داوری» استعمال کرده ایم. مترجم

گذشته کسی را معلم میدانستند که دانش و حکمت فوق العاده داشته و مردم نیز سعی وافیه میبذول میداشته اند تا در حلقهٔ درس او حاضر شده بگفته‌های دربارش گوش فرادهند. در زمان قدیم معلمان گروه متشکلی نبودند و کسی بر کار آنها و آنچه تعلیم میدادند نظارت نداشت. اما این موضوع درست است که معلمان مکرر بجهت عقائدی که اظهار میداشتند مورد تنبیه قرار می گرفتند. سقراط بمرک محکوم شد و افلاطون یزندان افتاد لکن این وقایع مانع اشاعهٔ عقائد آنان نگردید، انسانی که ذاتاً و بالقوه معلم باشد دوست دارد از طریق کتابهایش زنده بماند و به بقای جسمانی علاقهای ندارد.

احساس استقلال فکری برای جامعهٔ عمل پوشاندن بوظائف معلمی لازم است. چون معلم وظیفه دارد دانش و حکمت خود را تا سرحد امکان با افراد تلقین کند و در بالا بردن سطح تفکر عمومی جد و جهد بلیغ میبذول دارد. در روزگار قدیم معلم این وظیفه را آزادانه انجام میداد مگر در موارد نادری که مداخلات نابجا وبدون تأثیر حکام ظالم و مردم قشری و متعصب در کار آنها وقفه ای ایجاد میکرد. در قرون وسطی معلمی در انحصار کلیسا درآمد و نتیجه آن شده که امور فکری و اجتماعی جوامع بطور بطنی پیشرفت کند. هنگامیکه دورهٔ رستاخیز علم و ادب (رئسانس) آغاز شد و اهمیت خاصی برای تعلیم و تعلم قائل شدند معلم نیز آزادی بسیار زیادی برای تعلیم و تعلم پیدا کرد.

درست است که تحقیق و تفحص گالیه را واداره توبه و استغفار کرد و دانشمند معروف دیگر گیوردونو برونو را به تیر بستند و او را سوزاندند لکن هر یک از این مردان بزرگ قبل از آنکه مورد تنبیه قرار گیرد وظیفهٔ خود را که همانا تنویر افکار عمومی بود انجام داده بود. مؤسسات علمی از قبیل دانشگاهها در انحصار فیلسوفان جزمی و متعصبان مذهبی بود و در نتیجه قسمت اعظم بهترین کارهای فکری بوسیلهٔ دانشمندانی که مستقلاً کار میکردند و هیچگونه ارتباطی با این مؤسسات نداشتند انجام میشد.

در انگلستان مخصوصاً تا او آخر قرن نوزدهم دانشمندان طراز اول بی جزئیوتن هیچگونه ارتباطی با دانشگاهها نداشتند. اما ساختمان اجتماعی آنچنان بود که این عدم ارتباط با دانشگاهها هیچگونه مانعی در راه اقدامات و فعالیت‌های سودمند آنها بوجود نمی آورد. در جهان کنونی و تشکیلات بسیار وسیع آن ما با مسأله‌ای جدید روبرو هستیم. چیزی بنام تعلیمات معمولاً بوسیلهٔ دولت و گاهی اوقات بوسیلهٔ کلیساها بهر یک از افراد داده می‌شود. بنابراین معلم در اکثر موارد حکم یک کارمند رسمی را دارد که ناگزیر به

اجرای اوامر افرادی است که نه دانش و معلومات او را دارند و نه تجربه‌ای برای هدایت جوانان و نظر آنها در مورد تعلیم و تربیت مانند نظر متصدی تبلیغات است. در چنین شرایطی باسانی نمی‌توان دریافت که معلمان چگونه میتوانند وظائفی را که در تخصص آنهاست به مرحله اجرا درآورند.

تعلیمات دولتی امری کاملاً ضروری است اما اینگونه تعلیمات آشکارا خطرات مخصوصی هم در بر دارند که در برابر آنها ضوابط دفاعی هم باید موجود باشند.

خطراتی که باید از آنها وحشت داشت بنحو بارز و در نهایت عظمت خود در آلمان نازی دیده شدند و این خطرات هنوز هم در روسیه مشاهده می‌شوند. در جائیکه این خطرات موجود باشند کسی میتواند معلم باشد که مرام يك آئین مبتنی بر تعصب را بپذیرد و کمتر فرد دانشمند و آزاد فکری طبیعتاً بچنین راه و روشی تمایل پیدا می‌کند.

در اینصورت معلم باید نه تنها چنین آئینی را بپذیرد بلکه بر پلیدی‌ها و نادرستی‌ها هم باید بدیدهٔ اغماض بنگرد و از بیان افکار خود در مورد امور جاری بشدت احتراز کند.

مادامیکه معلم فقط الفباء و جدول ضرب را تعلیم میدهد چون نسبت باین موارد بحث و جدلی در نمی‌گیرد هیچگونه مانعی در کار تدریس وی بوجود نمی‌آورند اما حتی هنگام تدریس این مواد در کشورهائی که دولت در انحصار یک حزب است و کلیه شئون زندگی افراد در اختیار دولت است معلم نباید از روشهائی استفاده کند که بنظر او بهترین نتیجه علمی را خواهد داشت بلکه با وادار کردن بدون چون و چرای متعلمان به تسلیم محض و تبعیت از قدرت او باید بآنها ترس و وحشت، تملق و چاپلوسی و اطاعت کورکورانه را تلقین کند.

بمحض آنکه بخواهد پا را از مطالب و مواد معمولی و مبرهن فرانهد و به مطالب اصولی و جدی بپردازد ناگزیر است از نظرات مقامات رسمی تبعیت کند.

در نتیجه جوانان افرادی متعصب از آب درمی‌آیند همانطور که در آلمان نازی

اتفاق افتاد و اکنون هم جوانان شوروی همین وضع را دارند. در چنین وضعی جوانان از جهان خارج و آنچه در آنطرف مرزهای کشورشان می‌گذرد اطلاعی نخواهند داشت. به

بحث آزاد کاملاً بی‌علاقه می‌باشند و هیچگونه عقیده‌ای از خود نخواهند داشت و اگر هم

عقیده‌ای داشته باشند هرگز در خود جرأت اظهار آن را نمی‌بینند، این وضعیت خطرات

کمتری در بر دارد از وقتی که عقائد افراطی و تعصبی مانند قرون وسطی و اشاعهٔ مذهب

کاتولیک، جنبهٔ همگانی و بین‌المللی پیدا کند اما فیلسوفان جزمی و پیروان متعصب عقائد

مذهبی مفهوم فرهنگ بین‌المللی را قبول ندارند و بهمین علت در آلمان و ایتالیا و روسیه و حتی ژاپن آئین‌های متفاوتی را ترویج و تبلیغ کردند .

در هر یک از این کشورها جد و جهد بسیار میشد که جوانان را بطور تعصبی ملت پرست باز آورند و در آنها حس برتری نژاد را پرورانند. نتیجه آن می‌شود که افراد یک کشور با افراد کشورهای دیگر هیچگونه وجه اشتراکی نخواهند داشت و هیچیک از جنبه‌های مشترک تمدن نمیتواند دشمنی‌ها و خصومت‌های بین دو کشور را برطرف کند .

فرهنگی که بر اصول بین‌المللی نهاده شده بود از زمان جنگ جهانی اول با سرعتی روزافزون رو به اضمحلال نهاده است . در سال ۱۹۲۰ هنگامیکه در لندن گردهم داشتیم استاد ریاضیات دانشگاه آن شهر را ملاقات کردم. وی مردی جهان‌پسند بود که با لندن و پاریس و سایر پایتخت‌های جهان آشنا بود. و در کنگره‌های مختلف بین‌المللی عضویت داشت. در زمان کنونی دانشمندان شوروی اجازه ندارند به مسافرت‌های علمی بروند که مبادامیان آن کشورها و کشور خود مقایسه بعمل آورده نتایج نامطلوبی بدست آورند. کشورهای دیگر در تعلیم و تربیت جوانان به مسأله برتری نژاد کمتر توجه دارند ولی باید اذعان کرد که این احساس در همه کشورهای جهان اکنون بیش از هر وقت دیگر شدت و حدت دارد .

در انگلستان (و بعقیده من در ایالات متحده آمریکا) کوشش می‌شود که برای تدریس فرانسه و آلمانی از وجود فرانسویها و آلمانیها استفاده نشود. توجه به ملیت شخص در انتصاب او به مقامی وعدم توجه به مهارت و تخصص او بزیان تعلیم و تربیت و توهینی به آلمان و هدف غائی فرهنگ بین‌المللی است. فرهنگی که میراث امپراطوری روم و کلیسای کاتولیک بوده و اکنون در اثر هجوم فرهنگ‌های نابخته و خام در شرف اضمحلال و نابودی است .

در کشورهای آزاد این خطرات به حدودی که در بالا بدانها اشارت رفت نرسیده است. اما باید اذعان کرد که خطر جدی وجود دارد که این عوامل سوء در تعلیم و تربیت توسعه پیدا کنند ولی اگر افرادی که به آزادی فکر معتقدند بتوانند معلمان را از اسارت فکری محفوظ دارند. میتوان این خطر را بنحو مستوفی دفع کرد. شاید اولین شرط لازم ، یافتن مفهومی دقیق و روشن در مورد خدماتی است که از معلمان انتظار میرود برای جامعه انجام دهند. من با دولت‌های جهان هم عقیده هستم که انتقال اطلاعات معلوم و روشن که به مباحثه و جدل نیاز ندارند یکی از معمولی‌ترین وظایف معلمان میباشد. البته همه اصول بر این اصل

بنا نهاده شده است و در یک تمدن فنی مانند تمدن ما این اصل بلا تأمل فایده‌تی محسوس دارد. جامعهٔ کنونی به تعداد کافی افراد متخصص و فنی نیازمند است که وسائل فنی را که راحت و آسایش جسمانی ما بر آنها مبتنی است حفظ و نگهداری کنند. علاوه بر این اگر درصد عظیمی از جمعیت از نوشتن و خواندن عاجز باشند این موضوع برای جامعه موجب ناراحتی خواهد بود. با توجه به این دلایل ماهمه با تعلیمات اجباری جهانی موافق هستیم. اما دولت‌ها چنین دریافته‌اند که در دوره تعلیم میتوان در مورد موضوعات جدلی تلقین عقائد کرد و افکار افراد را آنچنان پرورش داد که مفید یا مضر بحال افراد صاحب قدرت باشد. دفاع از دولت در همه کشورهای متمدن بعهدهٔ علمان و صاحبان شمشیر است. بجز کشورهایی که دولت در انحصار یک حزب است دفاع از دولت امری مطلوب است و تعلیم و تربیتی که بدین منظور اعمال گردد فی نفسه قابل انتقاد نیست. انتقاد هنگامی پیش خواهد آمد که دولت در کار تعلیم و تربیت از روش‌های مخالف روش فکری استفاده کند و به احساسات غیر منطقی توسل جدید. اگر دولتی ارزش دفاع داشته باشد استفاده از چنین روش‌هایی کاملاً غیر ضروری است. بهر حال افرادی که دانش کافی در مورد تعلیم و تربیت ندارند طبیعتاً میلند از این روشها استفاده کنند. عقیده اکثریت بر آنست که وحدت عقیده و تقلیل آزادی موجب تقویت و نیرومند شدن ملل میگردد. مگر رشنیده‌ایم که آزادی یک کشور در زمان جنگ ضعیف و ناتوان می‌گردد در صورتیکه در هر یک از جنگ‌های مهم از سال ۱۷۰۰ بعد کشوری پیروز شده که از آزادی بیشتر بهره‌مند بوده است. در اغلب موارد ملت‌هایی بورطه نابودی کشیده شده‌اند که به وحدت عقیده اعتقاد داشته و افراد را از بحث آزاد بر حذر داشته و قدرت تحمل عقائد مختلف را نداشته‌اند.

فیلسوفان جزمی در سراسر جهان معتقدند که حقیقت اگرچه برای ایشان کاملاً معلوم و مسلم است ولی دیگران اگر به مباحثات از جهات دو گانه گوش فرادهند عقائدی نادرست پیدا خواهند کرد. این نظریه ایست که منجر به یکی از دو مصیبت جهانی میگردد. یا یک گروه از فیلسوفان جزمی جهان را مسخر و از اشاعهٔ عقائد تازه جلوگیری می‌کنند و یا مصیبت بارتر آنکه فیلسوفان رقیب، مذاهب مختلف را تحت سلطهٔ خود در آورده افراد هر مذهب را علیه افراد مذهب دیگر برمی‌انگیزند. خطرات ناشی از پیروزی گروه اول در قرون وسطی وجود داشتند و خطرات گروه دوم در طول سالهای جنگ پیدا شده و مجدداً در زمان کنونی هم وجود دارند. گروه اول تمدن را متوقف و از پیشرفت آن جلوگیری می‌کند و گروه دوم تمدن را کاملاً نابود و منهدم می‌کند. در برابر این هر دو گروه و خطرات ناشی

از آنها معلم باید مدافع اصلی باشد .

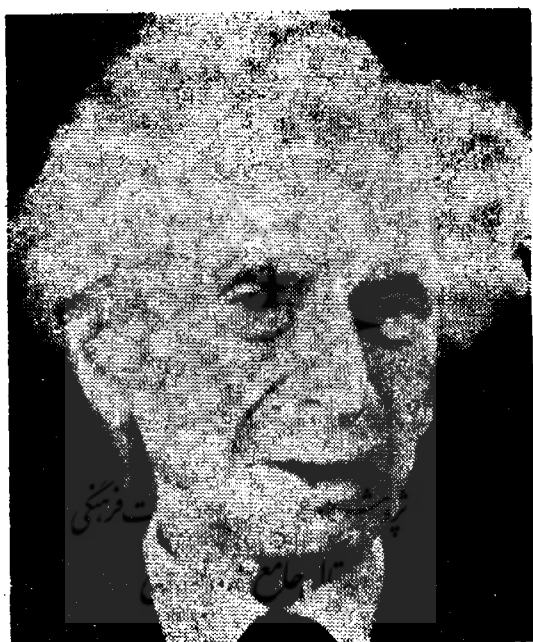
این موضوع کاملاً روشن است که روحیه متشکل حزبی یکی از بزرگترین خطرات زمان ما است . این روحیه در هیئت ملت پرستی و برتری تژاد منجر بچنگ میان ملل میگردد و در شکلهای دیگر موجد جنگهای داخلی می شود . وظیفه معلمان آنست که از کشمکش میان احزاب بدورمانند و روش تحقیق بیطرفانه را به جوانان تلقین کنند و آنها را راهنمایی کنند که امور برابر مبنای اهمیتی که دارند مورد قضاوت قرار دهند و قضاوتهای یکجانبه را تنها بجهت ارزش ظاهری که دارند نپذیرند . معلم نباید عام داوربهای توده مردم یا مقامات دولتی را تبلیغ کند . شرافت حرفه ای اش ایجاب می کند که در مورد همه امور عدالت را رعایت کند و کوشش کند که از مرحله بحث وجدل در بگذرد و در یک محیط آرام علمی به تحقیق و تفحص بپردازد . اگر نتایج تحقیقات وی برای گروهی از مردم خوشایند نباشد باید از معلم در برابر کینه توزی این افراد دفاع کرد مگر آنکه ثابت شود که معلم با اشاعه موضوعات غیر حقیقی قابل اثبات به تبلیغات ناصواب دست یازیده است .

بنابراین و وظیفه معلم تنها فرو نشانیدن آتش مباحثات جاری نیست . وی وظائف مهمتری دارد که باید انجام دهد و ویرا هنگامی میتوان معلمی بزرگ و شایسته دانست که ذاتاً و بالقوه مایل به اجرای این وظائف باشد . معلمان بیش از هر طبقه دیگر دفاع از تمدن را برعهده دارند . آنها باید از معنای تمدن بوجهی نیکو آگاه باشند و به انتقال خصیصه و روحیه مبتنی بر تمدن به شاگردان خود رغبت تام و تمام داشته باشند . اکنون

این سؤال در برابر ما قرار دارد که یک جامعه متمدن به چه خصوصیات نیازمند است؟

به این سؤال از طریق اشاره به آزمایشهای مطلقاً مادی میتوان جواب داد . جامعه ای متمدن است که ماشین آلات زیاد، اتومبیل های بیشمار و حمام های متعدد داشته باشد و تحرک زیادی در همه امور آن دیده شود . به عقیده من اغلب افراد معاصر به این چیزها بیش از حد معقول اهمیت میدهند . تمدن به معنی اخص کلمه مفهومی ذهنی است و با زوائد مادی وابسته به جنبه جسمانی زندگی ارتباطی ندارد . تا آنجا که به دانش مربوط است انسان باید از خردی و کوچکی خود و محیط محدودش نسبت به جهان از نقطه نظر زمان و فضا آگاه باشد . باید بداند که کشورش یکی از کشورهای جهان است و افراد هر کشوری برای زیستن، فکر کردن و احساس از حقوق متساوی برخوردارند . او باید زمان خود را به

نسبت قرون گذشته و آینده بسنجد و بداند که مباحثات زمان او در نظر مردم قرون آینده عجیب و قریب جلوه خواهد کرد همانطوریکه مباحثات قرون گذشته برای ما عجیب و قریب بنظر میرسند. اگر با دیده بازتری بنگریم او باید از وسعت دورانهای زمین شناسی و فواصل کرات آسمانی آگاه باشد اما این اطلاعات نباید روحیه انسانی را در هم بشکنند بلکه باید در حکم جام جهان نمائی باشد که ذهن و قلمرو اندیشه آنرا وسعت دهد. اگر انسانی بخواهد متمدن باشد باید از جهت احساسات هم دارای وسعت نظر باشد.



آدمیان فاصله بین تولد و مرگ را می پیمایند : در این فاصله گاهی اوقات خوشبخت و گاهی دچار بدبختی هستند، بعضی اوقات بخشنده و گاهی اوقات حریص و طماعند، گاهی اوقات روحیه قهرمانی دارند و گاهی اوقات جیون و فرمانبردارند، در نظر انسانی که بر مسأله حیات بدیده تحقیق بنگرد بعضی چیزها از زشمند و قابل تحسین جلوه می کنند. بعضی افراد از عشق به بشریت الهام گرفته اند، بعضی بوسیله هوش سرشار خود بما کمک کرده اند که جهانی را که در آن زندگی می کنیم بشناسیم و بعضی بوسیله ذوق لطیف و احساسات رقیق زیبایی را خلق کرده اند. این افراد موجد چیزهائی نیکو شده اند که ظلم و ستم، بدبختی

و مصیبت و خرافات راتحت الشعاع قرار داده اند. این افراد تا آنجا که در قدرت ایشان بوده در بهتر ساختن زندگی گامی آدمی کوشیده اند.

انسان متمدن اگر نتواند چیزی را تحسین کند بجای انتقاد و سرزنش کوشش می کند که آن چیز را درک کند. وی میکوشد علل غیر شخصی انحرافات را کشف کرده آنها را از بین ببرد و هرگز از افرادی که در دام این انحرافات گرفتار آمده اند متنفر نیست. همه این امور که بر شمردیم باید در ذهن و قلب معلم موجود باشد. در اینصورت معلم این موارد را از طریق تدریس بچوانانی که تحت تعلیم او هستند انتقال خواهد داد.

معلم خوب کسی است که به شاگردانش علاقه داشته و قلباً و مایل باشد که آنچه را درست و صحیح میدانند به آنها انتقال دهد. مبلغ چنین خصلتی را فاقد است. مبلغ بر دانش آموزان بچشم سربازان يك تشون می نگردد. در این حالت دانش آموزان افکاری در سردارند که بازندگی خود آنها ارتباط ندارد و در اینصورت هیچ فکرو هدفی بر اصل صحیح خود استوار نیست بلکه از این اعداد و افکار برای ناحق کردن حق و افزایش قدرت حاکمان ظالم استفاده می شود.

مبلغ دوست ندارد که شاگردانش جهان را مورد بررسی و تأمل قرار دهند و آزادانه هدفی را برگزینند که بنظر آنها دارای ارزش است. مانند متخصص گلکاری دوست دارد شاگردانش به میزانی که دلخواه اوست تربیت و پرورش پیدا کنند. بدین ترتیب از رشد طبیعی آنها جلو گیری می کند و حسادت و بیدوقی و خشونت را جانشین قدرت و نیروی ذاتی آنها می کند. هیچگونه احتیاجی نیست که افراد ظالم باشند. برعکس من معتقدم که جلوگیری از رشد فکری افراد در سنین جوانی موجب بیدایش ظلم و ستم و خشونت در افراد می شود در وضعیت کنونی جهان عقده های آزار دهنده روانی بوفور در افراد دیده می شود. اما این عقده ها در اصل جزء ذات آدمی نمی باشند. برعکس به عقیده من این عقده ها ناشی از احساس عدم خوشبختی است.

یکی از وظائف معلم آنست که شاگردانش را بر اهلیایی هدایت کند که برای آنها امکان فعالیت های سودمند و دلنشین وجود داشته باشد و اجازه ندهد شاگردانش بطریقی هدایت شوند که میل به آزار دیگران در آنها تقویت شود. در نظر اغلب افراد خوشبختی هم برای خودشان وهم برای دیگران هدف است. لکن این طرز فکر ممکن است موافق با حقیقت نباشد. یک طریقه آنست که انسان بخاطر هدف عمومی از خوشبختی شخصی چشم ببوشد و طریقه



دیگر آنست که انسان خوشبختی عمومی را اصلا بحساب نیاورد.

اما این حالت گاهی اوقات بغلط نوعی جوانمردی تلقی می‌شود. کسانی که این خصلت را داشته باشند نوعی خشونت و بیرحمی در آنها پیدا می‌شود که احتمالا مبنای آن نوعی حسادت ناآگاهانه میباشد و این حسادت معمولا از کودکی یا جوانی در فرد ریشه پیدا می‌کند. هدف معلم باید آن باشد که شاگردانش را از چنگال این امراض و ناراحتی‌های روانی برهاند. چنین شاگردانی چون معنای خوشبختی را درک می‌کنند بدینجهت هرگز حسادت نمی‌کنند. هم نسبت به خوشبختی دیگران نخواهند داشت.

دروضعیت کنونی جهان اغلب معلمان نمی‌توانند آنچه را که از عهده آن برمی‌آیند بوجه احسن انجام دهند.

این مسأله دلائل بسیار دارد. بعضی از این دلائل اتفاقی و بعضی دیگر ریشه‌های عمیق دارند. در مورد دلائل اتفاقی باید گفت که اغلب معلمان بیش از حد معمول کار می‌کنند و بجای تقویت و تربیت روحی و ذهنی جوانان آنان را برای گذراندن امتحانات آماده می‌کنند.

افرادی که با حرفه معلمی آشنائی ندارند و متأسفانه همه مقامات مسؤول تعلیم و تربیت هم از این گروهند هیچگونه بصیرتی در مورد اهمیت ذهن در کار تعلیم و تعلم ندارند. کشیش‌ها هرگز در یک روز چند ساعت متوالی موعظه نمی‌کنند در صورتیکه معلمان باید روزانه ساعت‌های متوالی بکار تدریس بپردازند. در نتیجه اغلب آنها دچار بیماریهای عصبی می‌شوند. از آخرین تحقیقات و پیشرفت‌هایی که در موضوعات مورد تدریس آنها انجام می‌گیرد دور میمانند و بنابراین نمی‌توانند در شاگردان خود شوق و ذوقی برای اخذ معلومات جدید بوجود آورند و آنها را از فوائد ذهنی که از درک مطالب جدید و دانش تازه بدست می‌آید بهره‌مند سازند.

البته این موضوع بهیچوجه مهمترین و جدی‌ترین مسأله نمی‌باشد. در اغلب کشورها بعضی عقائد درست و بعضی دیگر ناصواب و خطرناک تلقی شده‌اند. معلمانی که عقائد ناصواب دارند باید مهر خموشی بر لب بزنند. این معلمان اگر عقائد خود را اظهار کنند تبلیغ بحساب خواهد آمد در صورتیکه اظهار عقائد درست در حکم تعلیم و تربیت صحیح تلقی خواهد شد. نتیجه آن می‌شود که جوانان محقق برای درک مسائلی که بزرگترین دانشمندان معاصر بیان داشته‌اند به محیط خارج از کلاس درس روی می‌آورند. در آمریکا درسی بنام

علوم مدنی تعلیم داده می‌شود که در این درس بیش از هر درس دیگر روش تدریس گمراه کننده است.

امور اجتماعی و عمومی را آنطور که دلخواه دولت است بچوانان می‌آموزند و به دانشجویان فرصت نمیدهند که امور را آنطوریکه با موازین کلی و حقیقی مطابقت کند مورد بررسی و تدقیق قرار دهند. هنگامیکه این جوانان رشد می‌کنند و حقیقت را درمی‌یابند نتیجه آن میشود که بدینی شدیدی پیدامی‌کنند و این بدینی آرمانهای ملی را تحت الشعاع قرار میدهد در صورتیکه اگر حقیقت در سنین جوانی به آنها آموخته شده بود مردانی کارآمد با رمی‌آمدند و در برابر هر عمل غیر صوابی ایستادگی میکردند لکن اکنون اینگونه اعمال ناصواب را بایی میلی می‌پذیرند.

یکی از گناهان بزرگ افرادی که مسؤول طرح برنامه‌های آموزشی هستند این است که عقیده دارند که اطلاعات نادرست به دانش آموزان عملی آموخته است. من باین فکر بشدت مخالفم و عقیده دارم که معلم خوب کسی است که کوشش می‌کند در جریان تدریس هرگز حقیقت را بسبب اینکه ممکن است ذهن دانش آموز را روش کند مخفی و پنهان نکند. ایمان و اعتمادی که بر مبنای جهالت استوار باشد سست و ناپایدار است و چون در برابر حقیقت قراردادده شود بیکباره از بین میرود.

در این جهان افراد بسیاری هستند که قابل ستایش هستند و جوانان باید بدانند که این افراد بعلت چه خصائلی قابل ستایش هستند. اما این خیانت است که بچوانان پیاموریم که بدکاران و اراذل را تحسین کنند و نابکارهای آنان را از نظر جوانان مخفی بداریم. بعضی افراد فکرمی‌کنند که اطلاع پیدا کردن از اشیاء بهمان کیفیت که وجود دارند منجر به بدینی می‌شود و این در صورتی است که این دانش و اطلاع نسبت به اشیاء بطور ناگهانی و با دلهره و اضطراب حاصل شود.

در صورتیکه اگر این دانش به روز زمان حاصل شود و حقائق عالم هم بر این دانش افزوده شود و منظور هم این باشد که حقیقت از طریق مطالعات علمی بدست آید آنگاه نتیجه دانش یأس و بدینی نخواهد بود. بهر حال دروغ بچوانان آموختن در حالیکه جوانان وسیله‌ای برای سنجش آنچه می‌شنوند ندارند خیانتی بزرگ محسوب است.

برای حفظ دموکراسی و آزاد منشی، معلم باید بکوشد که در دانش آموزان خود نوعی تواضع و بردباری بوجود آورد تا آنها بتوانند بگفته‌های دیگران که عقائد مختلف

اظهار میدارند گوش فرادهند و هرگز نسبت به عقائد خود تعصب نداشته باشند .  
 شاید یکی از انگیزه‌های طبیعی آدمی اینستکه بر آداب و سنن اقوام دیگر که با آداب و سنن او تفاوت دارد بادیۀ خشم و تفرینت‌گردی مورچه‌ها و وحشیان بیگانگان رامی‌کشد و آنهایی که فکر و جسمشان رشد پیدا کرده است نمیتوانند آداب و سنن و عقاید ملل دیگر، از منته دیگر، فرق و احزاب سیاسی دیگر را تحمل کنند. این نوع نابردباری که حاکی از جهل و نادانی است مخالف اصول تمدن و یکی از جدی‌ترین خطراتی است که دنیای پر جمعیت ما را تهدید می‌کند. نحوهٔ تعلیم و تربیت باید برای رفع این خطر بر مبنائی صحیح طرح ریزی شود اما در زمان کنونی کوشش مهمی در این راه بعمل نیامده است.

در هر يك از كشورهای جهان اصول ملت پرستی تعلیم داده می‌شود و به شاگردان مدارس می‌آموزند که ساکنان کشورهای دیگر از جهت عقل و فکری پائین تر از آنها هستند .  
 هیجان‌ات روحی که ناهنجارترین و خطرناک‌ترین احساسات هستند بجای آنکه تضعیف شوند پیوسته افزون می‌شوند و جوانان را تشویق می‌کنند که به آنچه مکررمی‌شوند اعتقاد آورند و به آنچه از نقطه نظر عقل و منطق صحیح است توجه نکنند. در همه این موارد معلمان را نمی‌توان سرزنش کرد چون معلمان آزاد نیستند که آنچه رامی‌خواهند تعلیم دهند . معلمان هستند که از احتیاجات جوانان بنحو احسن اطلاع دارند و بخاطر تماس روزانه با جوانان آنها را دوست دارند. اما معلمان راجع به مواد تدریس و روشهای تدریس هیچگونه اختیاری از خود ندارند. معلمان باید برای انجام وظائف خود از آزادی خیلی بیشتری برخوردار باشند معلمان باید اختیارات بیشتری از نقطه نظر تصمیم گیری داشته باشند و مقامات اداری و کسانی که از کار تعلیم و تعلم اطلاعی ندارند کمتر در کار آنها دخالت کرده بایشان در کار خود استقلال بیشتری بدهند.

در زمان ما هیچکس قبول نمی‌کند که مقاماتی که با علم طب آشنائی ندارند برای معالجه بیماران روشهایی را به اطباء پیشنهاد کنند و تنها خود طیب است که باید با استعانت از دانش و استعداد خود بهترین طریق را برای معالجه بیمار خود پیدا کند. معلم هم نوعی طیب است که منظورش پرورش فکر جوانان است اما بخلاف طیب حق ندارد که خودش بر مبنای تجربیاتی که کسب کرده مناسب ترین روشها را برای جامه عمل پوشاندن به هدف خود برگزیند. در جهان فقط چند دانشگاه وجود دارند که بسبب سابقه طولانی و حسن شهرت استقلال علمی خود را حفظ کرده‌اند، اما اکثریت عظیم مؤسسات آموزشی بوسیله

کسانی اداره و نظارت می‌شوند که کوچکترین اطلاعاتی از موضوع تعلیم و تربیت و نحوه اجرای آن ندارند. برای حفظ دموکراسی در جهان کنونی باید برای افرادی که به کارهای عام‌المنفعه اشتغال دارند تا حد معینی استقلال قائل شد و در میان این افراد رفیع‌ترین مقام را معلمان داراهستند.

معلم مانند هنرمند، فیلسوف و ادیب فقط در صورتی میتواند وظیفه خود را به نحو شایسته انجام دهد که فردی آزاد باشد و بوسیله ذوق خلاق باطنی هدایت شود و فرد دیگری در کار او هیچگونه دخالتی نکند.

در جهان کنونی برای فرد مشکل میتوان مکانی پیدا نمود. وی میتواند بعنوان دیکتاتور در دولت یک حزبی یا منبع قدرت در یک کشور کاملاً صنعتی بالاترین مقام را داشته باشد، اما در قلمرو اندیشه و فکر بسختی میتوان استقلال خود را حفظ کرد و از تأثیر نیروهای عظیم متشکل که زندگی مردان و زنان را در جهان کنونی تحت مراقبت دارند بدور ماند. اگر جهان بخواهد همیشه در دامان خود مردانی بزرگ که افتخار بشریت بدانهاست پیرواند باید با توجه به وضع کنونی جهان و تشکیلات عظیم موجود آزادی و محیط فکری مناسبی برای آنها فراهم آورد.

این موضوع مستلزم آنست که افراد صاحب قدرت برای دانشمندان آزادی عمل بیشتری قائل شوند و این نکته را دریابند که بعضی افراد وجود دارند که باید به آنها برای انجام دادن وظایفشان آزادی و میدان عمل داد. خلفای اعظم کاتولیک در دوره رستاخیز علم و ادب (رنسانس) برای هنرمندان زمان خود چنین محیط آزادی را فراهم کرده بودند اما مردان قدرتمند زمان ما بسختی حاضرند چنین امتیازی را به نوابغ اعطاء کنند.

خصوصیت زبان سعدی در دائره نظم محصور نماند و به نثر هم پرتو افکند  
سعدی که در نظم توانا و مکمل استادان پیشین است. در نثر مبدع و مبتکرش  
توان گفت زیرا زبان فارسی که در شعر ورزیده شده و طی چهار قرن نشو و  
نما یافته بود بر عکس، بسوی ضعف و تباهی میرفت.

(قلمرو سعدی)